



بررسی نقش شاهنامه در فرهنگ و هویت ملی

آزاده ستوده^{۱*}، سارا مرادی^۲، گلشن نامداری^۳

۱- گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده فنی و حرفه ای دختران اهواز، دانشگاه فنی و حرفه ای استان خوزستان، ایران

۲- دانشجوی مقطع دکتری، رشته زبان و ادبیات فارسی، واحد رامهرمز، دانشگاه آزاد اسلامی، رامهرمز، ایران

۳- دانشجوی مقطع دکتری، رشته زبان و ادبیات فارسی، واحد رامهرمز، دانشگاه آزاد اسلامی، رامهرمز، ایران

چکیده

بی گمان شاهنامه فردوسی گران‌ترین و ارزشمندترین سند هویت ملی، فرهنگی و اجتماعی قوم ایرانی است. این اثر سترگ مجموعه باورها، اندیشه‌ها، اعتقادات و داشته‌هایی است که فردوسی از منابع مختلفی گردآوری کرده که دسترسی به آن‌ها امروزه بسیار دشوار و گاه ناممکن است. در پژوهش حاضر با استفاده از روش توصیفی - تحلیلی به بررسی نقش شاهنامه در فرهنگ و هویت ملی پرداخته شده است. نتایج نشان می‌دهد که منابع فردوسی خود یکی از مهم‌ترین اسناد هویت‌ساز است. این منابع بخشی به صورت شفاهی و بخشی به صورت مکتوب بوده است. منابع فردوسی یادگار بسیار کهن فرهنگ ایرانی است. توجه به خردورزی و دین‌دار، عدالت‌خواهی و داد‌گستری، وجوه مختلف قهرمانی و پهلوانی، پایداری، مرزهای جغرافیایی و ... از دیگر مواردی هستند که در شاهنامه به نحو مطلوب و پربسامدی تجلی یافته است و در مجموع «هویت ایرانی» را پدید آورده است. علاوه بر این، زبان فارسی وام‌دار تلاش‌های فردوسی در بقا آن است، زبانی که محدوده و قلمرو کاربرد آن بسیار گسترده بوده و گسترده باقی مانده است.

کلیدواژه‌ها: فردوسی، شاهنامه، هویت، ملی، فرهنگ



۱. مقدمه و بیان مسئله:

کمتر مفهومی است که به اندازه هویت، واجد معانی متعدد باشد. رد پای این مفهوم را می توان در گفتگوهای روزمره تا بحث های علمی و دانشگاهی یافت. «وجود مفاهیم مترادف یا نزدیک و مرتبط متعدد برای هویت مانند من فاعلی، من مفعولی، ما، درک ما از خود، تصور از خود، خود بازنمایی، خود آگاهی^۱، خودانگاره، اگو^۲، سوپراگو^۳ و شخصیت^۴ نیز از همین جا سرچشمه می گیرد» (دوران و محسنی، ۱۳۸۲: ۸۱). به نظر اریکسون، «هویت عبارت است از افتراق و تمیزی که فرد بین خود و دیگران می گذارد. از دید او هویت یک سازه روانی اجتماعی است که شامل طرز فکر، عقاید فرد و نحوه ارتباط او با دیگران می شود. هویت فردی نیز جنبه هایی از هویت است که کمک می کند فرد خودش را از دیگران جدا کند و شامل دسته ای از ارزش ها، باورها و هدف هایی است که فرد دارد و از دید دیگران پنهان نیست» (جوکار، ۱۳۸۵: ۴۷).

اریکسون، هویت ساز را حاصل تلاش بر روی هویت از دوران کودکی تا به امروز می داند. در هویت موفق، فرد به شناسایی ایده آل هایش می رسد، در حالی که در هویت سردرگم، فرد توانایی رشد و تولید یک مجموعه از ایده آل ها را که جزء اساسی هویت بزرگسالی است، ندارد. طبق نظر اریکسون، «در شکل گیری هویت فرد، عوامل متعددی در طول مدتی که فرد به بزرگسالی می رسد، نقش دارند. از بین عوامل گوناگون، او نقش اشتغال و ایدئولوژی را در شکل گیری هویت فرد برجسته می داند. در واقع به نظر او با توجه به چگونگی اشتغال و ایدئولوژی در افراد می توان پی برد که فرد هویت شکل گرفته و محکمی دارد یا خیر و این همان نمود رفتاری هویت است» (بهبودی، ۱۳۸۸: ۷۴).

از منظر روان شناختی هویت بر ساخته احساسات تمایلات فردی و شخصی تلقی می شود. اریکسون مفهوم هویت را در دیدگاه روان-تحلیل گری به کار برده است. به نظر وی «مفهوم هویت با شناخت خود یعنی از طریق نقش های یک فرد تعریف می گردد. در این نگاه، معنا مذکور دارای چهار جنبه اساسی باور داشتن خویشتن، خصوصیات ثابت فرد، وحدت انسجام «من»، سازمان ارزش های گروه و هویت گروهی است» (ربانی کجباف، ۱۳۸۶: ۳۲). از نظر وی «هویت به منزله سازش داوطلبانه یا اجباری خواست های فرد به واسطه اشکال زندگی اجتماعی است. شکل-گیری آن در فرامن مشروط به درونی شدن هنجارهای اجتماعی در فرایندهای اجتماعی شخصیت می باشد» (همان: ۳۱).

1 . Consciousness
2 . ego
3 . Superego
4 . Personality



برخی از اندیشمندان هویت را با تأکید بر «وجه تشخص» تعریف کرده‌اند، نظیر آنچه که شیخاوندی ارائه نموده است: «هویت مبین مجموعه خصایصی است که امکان تعریف صریح یک شیء یا یک شخص را فراهم می‌آورد» (شیخاوندی، ۱۳۸۰: ۱۱). برخی هویت را معناداری جامعه دانسته‌اند، «یعنی جامعه معنایی برای خودش قائل باشد و در چارچوب آن عمل کند و در صورت از دست دادن این معنا یا به هر دلیل گسستگی در معناداری با بحران هویت مواجه خواهد شد» (رجایی، ۱۳۷۳: ۱۰).

نوئل کاستلز^۵، هویت را «چنان فرآیند ساخته شدن معنا بر پایه یک ویژگی فرهنگی یا دسته‌ای از ویژگی‌های فرهنگی که بر دیگر منابع برتری دارند، تعریف می‌کند» (کاستلز، ۱۳۸۰: ۲۲).

از دیدگاه دیوید هولاند، «هویت‌ها معانی کلیدی هستند که ذهنیت افراد را شکل می‌دهند و مردم به واسطه آن‌ها نسبت به رویدادها و تحولات محیط زندگی خود، حساس می‌شوند. مردم به دیگران می‌گویند که چه کسی هستند و سپس می‌کوشند طوری رفتار کنند که از کسی که تصور می‌کنند هستند، انتظار می‌رود» (رهبری، ۱۳۸۸: ۱۷). در پاسخ به پرسش چستی هویت یا ارائه تعریف مشخص از آن، از منظرهای مختلف دیدگاه‌های گوناگونی ارائه شده است؛ می‌توان «هویت را آگاهی فرد نسبت به خود دانست که در نتیجه تداوم کنش‌های اجتماعی فرد به او واگذار نمی‌شود بلکه فرد باید آن را به‌طور پیوسته در زندگی روزمره ایجاد کند و نیز در فعالیت‌های خویش مورد پشتیبانی قرار دهد» (قاسمی، ۱۳۸۳: ۱۴۶).

گیدنز^۶ واقعیت ذهنی را در خودآگاهی و واقعیت عینی را در کنش اجتماعی جستجو می‌کند. بر این اساس، «هویت را آگاهی شخص، گروه و جامعه به خود می‌داند که در کنش‌های اجتماعی به صورت تدریجی شکل می‌گیرد» (گیدنز، ۱۳۸۷: ۸۱).

لوکمان و برگر^۷ از منظرگاه متفاوتی به هویت توجه دارند. «آنان هویت را دربرگیرنده همه نقش‌ها و گرایش‌های فرد می‌دانند که در طول مدت اجتماعی شدن درونی کرده است؛ بنابراین، هویت در جریان فرایند اجتماعی شدن شکل می‌گیرد، باقی می‌ماند، تغییر می‌کند و یا حتی از نو شکل می‌گیرد. با این رویکرد می‌توان هویت را حاصل دیالکتیک واقعیت ذهنی و واقعیت عینی دانست که در برابر ساختارهای اجتماعی معین واکنش نشان داده و موجب حفظ، تغییر یا شکل‌گیری مجدد ساختارهای اجتماعی می‌شود» (لوکمان و برگر، ۱۳۷۵: ۲۳۶).

جنکینز^۸ در کتاب «هویت اجتماعی» هویت را این گونه تعریف کرده است: «این عبارت به شیوه‌هایی که به واسطه آن‌ها افراد و جماعت‌ها در روابط اجتماعی خود از افراد و جماعت‌های دیگر متمایز می‌شوند، اشاره دارد و برقراری و متمایز ساختن نظام‌مند نسبت‌های شباهت و تفاوت میان افراد، میان جماعت‌ها و میان افراد و جماعت

5 . Manuel Castells

6 . Anthony Giddens

7 . Peter L. Berger and Thomas Luckmann

8 . Richard Jenkins



هاست» (جنکینز، ۱۳۸۱: ۷-۸). وی در ادامه می‌افزاید: «هویت اجتماعی، درک ما از این مطلب است که چه کسی هستیم و دیگران کیستند و از سوی دیگر، درک دیگران از خودشان و افراد دیگر از جمله خودمان چیست؟ یکی از نخستین کارهایی که ما در مشاهده یک غریبه انجام می‌دهیم این است که او را در نقطه‌ای از نقشه شناختیمان قرار دهیم» (همان: ۷-۸).

پرسشی که در اینجا مطرح می‌گردد، این است که مؤلفه‌های هویت کدام‌اند؟ به اعتقاد برخی از متفکران، مؤلفه‌های هویت را می‌توان به حوزه‌های شناختی (ذهنی) و روان‌شناختی (روانی) تقسیم کرد. حوزه‌های شناختی شامل حوزه‌های روان‌شناختی شامل احساسات، نیازها و تمایلات می‌گردد. بر اساس آنچه ذکر گردید، در تعریف هویت می‌توان گفت: «هویت، معانی ذهنی شامل ارزش‌ها، اعتقادات، هنجارها، نمادها، طرز تلقی‌ها و آگاهی‌های مختص به یک «خود» فردی یا اجتماعی و احساس تعلق و تعهد نسبت به آن خود است» (همان: ۳).

مسئله پژوهش حاضر این است که شاهنامه فردوسی به‌عنوان سند ملی ایرانیان چه نقشی در فرهنگ و هویت ایرانیان داشته است؟ فردوسی چگونه و با تأکید بر چه مؤلفه‌هایی توانسته است بخش بزرگ و عظیمی از هویت ملی ایرانیان را به شما بدهد؛ بنابراین، سؤال اصلی پژوهش حاضر «نقش شاهنامه در فرهنگ و هویت ملی ایرانیان» چگونه می‌باشد.

۲. پیشینه تحقیق:

نوشته‌های بسیاری درباره نقش شاهنامه در شکل‌گیری هویت ملی و فرهنگ ایران وجود دارد که هر پژوهشگری با دیدگاه مخصوصی به آن نگرسته است. در واقع وسعت و زمینه‌های ایجاد شاهنامه سبب شده است که این کتاب به‌عنوان سندی ارزشمند تلقی شود. برای نمونه خسروی و کاظمی (۱۳۸۷) در مقاله «خردورزی و دین‌داری اساس هویت ایرانی در شاهنامه» به این نتیجه دست‌یافته‌اند که فردوسی به دنبال بنیادهایی می‌گردد که سراسر فرهنگ این قوم فرزانه را از اسطوره تا تاریخ به هم پیوند دهد و هویت آنان را بازنماید. آنچه او می‌یابد خرد و دین است. او خردورزی و دین‌داری را اساس و بنیاد هویت و فرهنگ ایرانی می‌داند و با بازنمودن آن در شاهنامه و پیوند فرهنگ قبل و بعد از اسلام ایرانیان به آنان درس دین‌داری و خردورزی می‌آموزد. در این مقاله به بررسی این موضوع در شاهنامه پرداخته شده است. خطیبی (۱۳۸۵) در مقاله «هویت ایرانی در شاهنامه» با یادآوری تاریخ ایران باستان، بیان داشته‌اند که هویت ایرانی ریشه در اسطوره‌هایی دارد که از هزاران سال پیش نیاکان ما آن‌ها را خلق کردند و استمرار بخشیدند و داستان‌های حماسی درباره شاهان پهلوی و پهلوانان آرمانی ایرانیان چون کیخسرو و گرشاسپ و آرش و رستم، در تاریخ ایران، پشتوانه‌های فکری و معنوی نیرومندی بود که همبستگی ملی را تقویت می‌کرد. از نظر محقق، فردوسی کسی است که توانست با جمع‌آوری این اساطیر و شکل هنری بخشیدن آن هویت ایرانی را جانی تازه ببخشد. از دیگر پژوهش‌هایی که نتایجی شبیه به مقالات فوق دارند می‌توان به باقری (۱۳۹۷) در «مؤلفه‌های



تشکیل و تحکیم هویت سیاسی و اجتماعی ایران در بخش اساطیری شاهنامه»، نادر (۱۴۰۱) در «پیوند مؤلفه‌های فرهنگی هویت ایران باستان با امر سیاست در شاهنامه»، کاظم خانلو و همکاران (۱۳۹۴) در «هویت و فرهنگ ایرانی در شاهنامه فردوسی»، رستگار (۱۳۹۴) در «هویت ایرانی به روایت شاهنامه فردوسی»، کزازی و همکاران (۱۳۹۲) در «هویت و نظام سیاسی در شاهنامه فردوسی»، یوسفی و همکاران. (۱۳۹۱) در «تحلیل محتوای هویت ایرانی در داستان سیاوش شاهنامه فردوسی» و... نام برد. در پژوهش حاضر نیز مؤلفه‌های هویت ملی و نقش شاهنامه در شکل‌گیری آن بررسی شده است.

۳. بررسی و تحلیل نقش شاهنامه در هویت ملی:

۳-۱. منابع فردوسی (عامل وحدت و تحکیم ساختار شاهنامه):

منابعی که فردوسی برای نگارش اثر ملی و حماسی خود در دست داشته است متعلق به قومی است که باروها، عقاید، دین و ریشه مشترکی داشته‌اند. از این روی به لحاظ ساختار اجتماعی، فرهنگی و سیاسی و دینی و ... آن، اثری است منسجم و پیرو یک الگوی مشخص. شاهنامه همچون دیگر متونی نیست که چندگانگی و گونه‌گونگی اندیشه و باور در آن راه یافته باشد. او همواره از عدالت، خرد و فریادی و امثال آن سخن می‌گوید و سخنی متناقض در کل اثر وجود ندارد. همین موضوع یکی از دلایل شکل‌گیری هویت ملی در شاهنامه و ساختار منسجم آن است. برخی از منابع فردوسی نیز به نوبه خود حاصل تلاش بسیاری از ایرانیان اصلی بوده است که دغدغه‌ای جز «هویت» و «ایرانیّت» نداشته‌اند. برای نمونه کافی است که به مأخذ اصلی فردوسی اشاره‌ای داشته باشیم.

مرتضوی می‌نویسد: «بدیهی است هدف بزرگ فردوسی ایجاب می‌کرده که از همه منابع کتبی و شفاهی و تاریخی و داستانی و افسانه‌های ملی برای تنظیم اثر خود استفاده بکند و شواهد مکرری در شاهنامه نشان می‌دهد که منابع فردوسی لاقلاً شامل سه دسته بوده: اولاً، منابع رسمی تاریخ ملوک فرس که مورد استفاده مورخان و نویسندگان سده‌های نخستین اسلامی مانند طبری و صاحب غرر اخبار ملوک فرس و مسعودی و ابن‌الندیم نیز بوده است. ثانیاً: منابع مستقل داستانی مثل داستان‌هایی راجع به رستم و داستان سام گرشاسب و داستان اسفندیار و کین سیاوش و بیژن و منیژه. ثالثاً: روایات و داستان‌های پراکنده شفاهی که در خلال شاهنامه برای تکمیل یا تزئین تلطیف داستان‌های اصلی یا به صورت داستان‌های مستقل گنجانیده شده» (مرتضوی، ۱۳۸۲: ۱۰). نظریاتی از این دست نشان می‌دهد که تشخیص و جمع‌آوری منابع فردوسی و تطبیق آن‌ها با روایت فردوسی کاری بسیار سخت و البته ارزشمند خواهد بود.

از میان پژوهش‌هایی که درباره شاهنامه نگاشته شده است، می‌توان به مقاله «از شاهنامه تا خدای‌نامه» جلال خالقی مطلق اشاره کرد. نویسنده در این مقاله طولانی به‌طور دقیق و مفصل با استفاده از متن شاهنامه و دیگر منابع پیش، بعد و هم‌عرض آن، نظرات دیویس را مبنی بر منابع اندک شمار فردوسی رد می‌کند (همان: ۷۹-۱۰۶). خالقی



مطلق همچنين در كتاب حماسه با اين نظر بورا كه مي گويد: «در توجه حماسه نخست - و تقريباً به استثنا- نه به خوانندگان، بلكه به شنوندگان است، يعني حماسه‌ها كمابيش همه گفتاري بوده‌اند و نه نوشتاري» (خالقي مطلق: ۱۳۸۶، ۶۷)، يعني تمامي حماسه‌ها ابتدا شفاهي هستند، مخالفت مي كند و مي نويسد: «به گمان نگارنده، حماسه در آغاز در همه جا «نه تقريباً بي استثنا»، بلكه «بي ترديد و بي استثنا» گفتاري بوده... زمان پديد آمدن حماسه نوشتاري ميان اقوام كه بدان دست يافته‌اند، متفاوت است. در ايران بايد در زمان اشكانيين و يا در اواخر آن زمان كم كم آغاز شده باشد» (همان: ۶۷-۶۸). اين نظر را كه فردوسي، گوسان بوده و هيچ الفتی با قلم و كاغذ نداشته، به شدت رد مي كند (همان: ۷۶). در اين رابطه مي نويسد: «در زبان فارسي هيچ اثر گفتاري و بديهي نداريم كه توانسته باشد بر زبان و ادب و هنر ما تا اين درجه تأثير گذارد كه شاهنامه گذاشته است و اصولاً امكان چنين چيزي در ادب و فرهنگ ايران اسلامي به تصور هم درنمي آيد، تنها اين واقعيت كه شاعري مانند سعدی از شاعران بديهه‌سرا تا اين اندازه متأثر گردد كه بوستان خود را به وزن شاهنامه او بسرايد و از زبان او تأثير پذيرد و از او به نيكي ياد كند، از تصور بيرون است» (خالقي مطلق، ۱۳۸۶: ۱۹).

خالقي مطلق - همانند محققان ديگر- يكي از سرچشمه‌هاي اصلي تدوين شاهنامه را «شاهنامه منثور ابومنصوري» معرفي مي كند و مي نويسد: «در مقدمه شاهنامه ابومنصوري از چهار تن مترجمان يا مؤلفان كتاب به نام‌هاي شاج پسر خراساني از هري، يزدان پسر شاپور، ماهوي خورشيد و شاذان پسر برزين نام رفته است... نام اين چهار تن در شاهنامه فردوسي برده شده است». ايشان استدلال مي كنند كه ذكر نام اين اشخاص و دلايل ديگر نشان مي دهد فردوسي از اين كتاب كه به صورت مكتوب موجود بوده استفاده کرده است و به طور كلي، «بسياري از ابیات شاهنامه كه فردوسي در تدوين شاهنامه از آن‌ها به عنوان «نامه»، «نامه شهریار»، «نامه خسروان»، «نامه راستان»، «دفتر پهلوان»، «دفتر پهلوی» نام برده است به مأخذ مدون شاهنامه اشاره مي كند» (خالقي مطلق، ۱۳۸۶: ۱۳ نیز نك. به: رياحي، ۱۳۸۰: ۵۸ و نیز؛ هنري ماسه، ۱۳۵۰: ۵۰).

حبيب يغمایی مي نويسد: «مأخذ اصلي شاهنامه كتابي بوده كه به دستور منصور بن عبدالرزاق والي خراسان مقتول در سال ۳۵۰ هجري فراهم آمده و تدوين شده و آنچه فردوسي [در مقدمه] در اين مورد فرموده مطابق است با مقدمه قديم شاهنامه. براي تحصيل اين كتاب، فردوسي جستجوي بسيار برده و با اينكه خراسان ميدان كشمكش و جنگ و جدال بوده خود به بخارا پايتخت سامانيان مهاجرت کرده و بالاخره به توسط دوستي مهربان كتاب را فرا چنگ آورده است» (يغمایی، ۱۳۴۹: ۷). دكتر صفا نيز در كتاب ارزشمند حماسه‌سرایی در ايران به اين نکته اشاره مي كند: «باوجود قرائن بلكه دلايل واضح، مدلل مي شود كه نامه خسروان يا ساير عناوين مذکور كه مأخذ فردوسي بوده و آن مطالب را به رشته نظم كشيده، همان شاهنامه ابومنصوري بوده است» (صفا، ۱۳۳۳: ۲۰۸).

اكنون كه چنين اتفاق نظري - درباره منابع فردوسي - در ميان منتقدان وجود دارد بايد در جستجوي اين سؤال باشيم كه منابع خود «شاهنامه ابومنصوري» چه بوده است؟ پاسخ قريب به اتفاق منتقدين در يك مورد مهم خلاصه



می شود یعنی «خدای نامه». خالقی مطلق می نویسد: مصراع «یکی نامه بود از گه باستان» در دیباچه شاهنامه اشاره به متن پهلوی خدای نامه دارد. همین مصراع در پایان سخن دقیقی نیز آمده است. در هر حال این که می گوید: «فسانه کهن بود» و از «عمر او شش هزار سال گذشته بود» نمی تواند یک متن فارسی باشد، بلکه سخن از یک متن پهلوی است و این متن پهلوی باید همان خدای نامه باشد که اولاً تاریخ ایران را از قدیمی ترین زمان یعنی عهد کیومرث دارا بوده و دیگر اینکه عنوان شاهنامه ترجمه عنوان خدای نامه است و این خود می رساند که مأخذ اصلی شاهنامه ابومنصوری و هر شاهنامه دیگر یکی از نگارش های خدای نامه بوده است؛ گاه مستقیم (شاهنامه ابومنصوری) و گاه غیرمستقیم و از راه زبان فارسی (شاهنامه فردوسی و شاهنامه ابوالمؤید بلخی). البته خدای نامه ها تنها منبع شاهنامه ابومنصوری نبودند، بلکه آزاد سرو به فارسی و ترجمه بخش اسکندر و برخی بخش های کوچک که قبلاً از پهلوی به عربی ترجمه شده بودند نیز از مأخذ شاهنامه ابومنصوری بودند و از این رو واژه های عربی کتاب در این بخش ها بالاتر رفته بود و از آنجا به شاهنامه نفوذ کرده است» (خالقی مطلق، ۱۳۸۶: ۵۱۳).

جلال متینی در پژوهشی با عنوان «در معنی شاهنامه» به این نتیجه رسیده است که «شاهنامه معادل و به معنی کلمه پهلوی «خدای نامه» (خوتای نامک) است. خدای نامه نیز به معنی تاریخ شاهان ایران بوده است و بدین جهت مترجمان خدای نامه ها در قرون نخستین اسلامی آن را به عبارت هایی چون «سیر ملوک فرس» و «تاریخ ملوک الفرس»، «سیرالملوک» و امثال آن ترجمه کرده اند. لذا خود فردوسی لفظ «شاهنامه» را به عنوان نام منظومه خود برگزیده است» (متینی، ۱۳۶۹: ۷۵۱ نیز نگ. به: حمیدیان، ۱۳۸۳: ۶۹). نام این کتاب (خدای نامه) به زبان پهلوی *xvatay-namak* «خوتای نامک» یا «خودای نامک» یعنی خدای نامه بوده که ترجمه پارسی آن شاهنامه است. ایرانیان قدیم در دوره ساسانی زرتشتی بودند و از خداوندگار عالم تعبیر به هرمزد می کردند و کلمه خدای را (که به معنی صاحب و مالک است) مطلقاً برای پادشاهان به کار می بردند که در پارسی دری کلماتی چون خداوند و خدایگان به معنی «شاه» باقی است. بعد از ورود اسلام به ایران، به جای لفظ «الله» از اصطلاح «هرمزد» استفاده نشد و به جای آن اصطلاح «خدای» (خوتای) را که سابقاً در معنی پادشاه بود به رفت. در واقع در دوره اسلامی «شاهنامه» در عوض «خدای نامه» مصطلح شده است (مشکور، ۱۳۷۸: ۵۷۷).

اگر در همین نوشته ها توجهی و تأملی داشته باشیم، خواهیم دانست که منابع فردوسی از جمله منابعی هستند که دسترسی به آن ها در همان زمان نیز بسیار دشوار و محل بحث بوده است. در هر صورت زمان پیدایش این منابع خود محل بحث است هر چند که در هر صورت بخشی از تلاش های ایرانیان را در شکل گیری هویت ملی نشان می دهد.

۲-۳. خردورزی (عامل شکل گیری فرهنگ و هویت):

در شاهنامه بیش از ۳۰۰ بیت در ستایش خرد آمده، بیش از ۵۰۰ بار واژه خرد و خردمند و بیش از ۱۵۰ بار واژه روشن روان آمده است (ولف، ۱۳۷۷: ذیل واژه خرد و روشن روان). کشف الابیات نشان می دهد در شاهنامه ۱۴۷ بیت با واژه خرد و خردمند آغاز شده است (دبیرسیاقی، ۱۳۴۸: ۴۸۴-۴۸۶). این تعداد فقط تکرار واژه های خرد و



خردمند در ابتدای ابیات است و اگر این کاربرد در کل شاهنامه در نظر گرفته شود رقمی چند برابر خواهد شد. مهاجرانی نیز آماری نزدیک به همین عدد را ارائه می‌دهد: «دو واژه «خرد» و «خردمندی»، بیش از هر واژه دیگر در شاهنامه به کار گرفته شده است. واژه «خرد» بیش از ۵۰۰ بار، واژه «خردمند» بیش از ۳۰۰ بار و واژه «خردمندی» ۲۰ بار در شاهنامه ذکر شده است» (مهاجرانی، ۱۳۷۲: ج ۱ / ۴۹).

چنانکه پیش‌تر درباره منابع فردوسی نیز گفته شد، هم خود فردوسی و هم تمام منابعی که او در اختیار داشته نشان از «خردورزی» و تأکید بر این نکته است. خردورزی در هر زمینه‌ای که باشد، بخصوص درباره هويت و تفکر جمعی، سبب ایجاد فرهنگ مشترک نیز می‌شود. علاوه بر پرورش خرد از راه سالم نگاه‌داشتن جسم که در کتاب دینکرد بدان اشاره شده است، کتاب نهم دینکرد تعالی خرد سرشتی را از دو راه ممکن می‌داند: ابتدا آموزش سپس الگو قرار دادن فضایل کسانی که سخنوران و آموزگاران خرد هستند. در اندرز پوریو تکیشان نیز، خرد میوه دانش است (جاماسپ جی دستور، ۱۳۸۲: ۶۲)؛ یعنی آموختن دانش بر خرد می‌افزاید و آن را سودمند می‌سازد. در سخنی چند از آذر باد مارسپندان هم آمده است که هر خردی نیازمند به دانش است (همان: ۱۵۰). شاهنامه نیز دانش را وام خرد برمی‌شمارد که باید ادا شود و این ادای دین چنان اهمیتی دارد که حیات حقیقی آدمی به آن بازبسته است. در پادشاهی کسری نوشین روان گفته است:

تن مرده چون مرد بی‌دانش است که دانا به هر جای با رامش است
به دانش بود بی‌گمان زنده مرد خنک رنج بردار پا ی‌نده مرد
(فردوسی، ۱۳۶۲: ج ۷: ۱۲۷)

در شاهنامه، همچون متون مزدایی در کنار ترغیب به آموختن، به مصاحبت با انسان‌های دانا و صاحب‌خرد و سرمشق گرفتن از گفتار و کردار ایشان نیز سفارش می‌شود تا هر کس به‌قدر توانایی خویش از کمال آنان بهره‌ای بگیرد و در طریق دوم از طریق کمال بخشی به خرد سرشتی گام سپارد. توصیه‌هایی از این دست در شاهنامه فراوان است:

ا گردان شی مرد را ند سخن تو بشنو که دانا نش ز گردد کهن
سپردن به دانا ی‌نده گوش به تن تو شه یابی، به دل رای و
چو با مرد دانا با شدت نش است هوش
زبرد ست گردد سرزیرد ست
(فردوسی، ۱۳۶۲: ج ۶ / ۳۵۵)

در متن‌های پهلوی می‌خوانیم: «پیشگاه مرد دانا را گرامی دار، از او سخن بی‌رس، از او شنو» (جاماسپ جی دستور، ۱۳۸۲: ۷۸). همچنین مجالست با دانایان از هر چیزی سودمندتر دانسته شده است (همان: ۱۱۴).



۳-۳. دین‌داری (عامل شکل‌گیری فرهنگ و هویت):

بیگمان فردوسی نقش بسیار مهمی در شکل‌گیری هویت مذهبی ایرانیان داشته است. شاید بتوان علت‌العلل جذابیت فردوسی را در باروهای دینی و مذهبی او نشان داد. برای او «خداوند» شایان ستایش است و هیچ‌کدام از پهلوانان او، در هر برهه‌ای از زندگی، خدا را فراموش نمی‌کنند. قریب به اتفاق همه پژوهشگران برجسته ایرانی که درباره عقاید دینی فردوسی بحث کرده‌اند او را یک شاعر معتقد شیعی دانسته‌اند، اما اختلاف آن‌ها در این است که فردوسی شیعه زیدی یا دوازده امامی یا اسماعیلی است؟ دکتر امین ریاحی در کتاب خویش این نظریات را نقد کرده‌اند و به این نتیجه رسیده‌اند که فردوسی بیشتر تحت تأثیر عقاید حکیمان اسماعیلی بوده است (ریاحی، ۱۳۸۰: ۲۳۲ - ۲۳۵ نیز ننگ به حمیدیان، ۱۳۸۳: ۶۴ تا ۹۴). با این توضیح می‌توان گفت که نظریات فردوسی درباره دانش و دانش‌اندوزی باید متأثر از مذهب اسلام و علی‌الخصوص تشیع نیز داشته باشد.

اعتقادات اسلامی - شیعی فردوسی و جو فرهنگی و سیاسی خاصی که در خراسان قرن چهارم وجود داشت، سبب می‌شود که فردوسی با دریافت و درک عقیده مذهبی و شجاعت و سلحشوری‌هایی که در بزرگان آیین او وجود دارد، دفاع از حق و عدالت و انصاف و ارزش‌های مذهبی و ملی جامعه خود را وظیفه خویش بشناسد و شجاعانه ارزش‌های گذشته و حال ملت خود را در شاهنامه به زبانی روشن و رسا بازگو کند. تأکید بر همراهی خرد و دین در نهاد شهریاری و لزوم این همراهی و پیوند در فرهنگ ایرانی در قالب فرّ ایزدی نمودن می‌شود و به شاهنامه راه می‌یابد. شهریاران خردمند و دین‌دار شاهنامه از نیرویی برتر و امتیازی فراتر برخوردار می‌شوند که «فرّ ایزدی» نام دارد. «فرّ در فرهنگ ایرانی پیشینه‌ای کهن دارد و از اوستا تا شاهنامه و آثار پس از شاهنامه تداوم می‌یابد فر حقیقتی الهی و کیفیتی معنوی است که چون برای کسی حاصل شود، او را به شکوه و جلال پادشاهی و به مرحله تقدس و عظمت معنوی می‌رساند و به عبارت دیگر صاحب قدرت و تقوی و نبوغ و خرمی و سعادت می‌کند» (صفا، ۱۳۶۳: ۴۹۴). این نیروی معنوی الهی اختصاص به پادشاهان نداشته و همه آفریدگان برگزیده چون پهلوانان، پیامبران و رزم‌آوران در صورت راست‌کرداری و نیک‌اندیشی از آن بهره‌مند می‌شوند. نکته مهم این است که دستیابی به این حقیقت الهی، مشروط به خردورزی و انجام خویش‌کاری انسان است و تداوم آن نیز به تداوم خردورزی وابسته است.

در شاهنامه برخورداری از فرّ نشان مشروعیت فرمانروایی و گسستن آن به معنی از دست دادن مشروعیت است. «به عقیده فردوسی، مشروعیت فرمانروایی که داشتن، «فرّ کیانی» و «فرّ ایزدی» تعبیرات دیگری از آن است تا هنگامی است که پادشاه و کارگزارش با داد و خرد و مردم‌دوستی حکومت می‌کنند و موجبات آسایش مردم و شادی دل‌های آنان را فراهم می‌آورند و مردم از آنان خشنودند؛ اما از آن روز که پادشاه، ستم و یبدااد آغاز می‌نهد و با بی‌خردی و هوس‌کاری از آسایش مردم غفلت می‌ورزد. فرّ ایزدی از او جدا می‌شود و روزگار عزتش به سر می‌رسد» (ریاحی، ۱۳۷۵: ۲۱۵). از این رو این برخورداری مشروط به این است که خردمندی و دین‌داری شهریار تداوم داشته باشد و هرگاه شهریار از راه دین و خرد منحرف شود، فرّ ایزدی از او گسسته می‌شود. جمشید و



کیکاووس نمونه‌ای از پادشاهانی هستند که به دلیل نابخردی، فر از آنان گسسته می‌شود مثلاً در مورد جمشید در شاهنامه آمده:

منی کرد آن شاه یزدان شناس
چو این گفته شد فر یزدان از اوی
ز یزدان بیچید و شد نا سپاس
بگشت و جهان شد پر از گفتگوی
به کژی گرایید و نابخردی
شد فر ایزدی
(فردوسی، ۱۳۶۲: ج ۱ / ۴۱-۴۲)

۴-۳. عدل و داد:

عدالت خواهی و دادگستری آرمانی است که هیچ قوم و قبیله‌ای از اندیشیدن به آن فارغ نبوده است. فردوسی با منابعی که در دست داشته است، سرگذشت شهریارانی را بر عرصه هنر معرفی می‌کند که یا دادگستر بوده‌اند و یا سعی در ایجاد عدالت داشته‌اند. در میان این شهریاران اگر شخص نا عادل نیز باشد، سرانجام دست عدالت روزگار او را نابود و هلاک می‌سازد. اندیشیدن به چنین آرمان شهری سبب می‌شود که ایرانیان این کتاب را به عنوان سندی برای عدالت بدانند و فرهنگ و باورهای خود را بر این استوار بدانند که ظالم سرانجام خوشی ندارد.

داد واژه‌ای است که در شاهنامه بسیار تکرار شده است و نشان دهنده جهان بینی و اندیشه شاعر این اثر ارزشمند است. فردوسی معتقد است که نظام هستی زمانی کارکرد درست می‌یابد که دادگری در آن نهادینه شده باشد باید توجه داشت که معنای داد در شاهنامه بسیار وسیع تر از عدالت و انصاف است. قلمرو داد در شاهنامه به گستردگی جهان هستی است؛ از این رو می‌توان گفت؛ بر اساس کارکرد داد است که همه پدیده‌های نظام هستی سامان مند شده و دارای مرز و کرانه‌ای مشخص می‌گردند و نمی‌توانند از حد و مرز خویش فراتر روند. اگر دادورزی نباشد جامعه دچار آشفتگی و بی‌هنجاری می‌گردد و انسان در این صورت گرفتار بی‌داد و نابسامانی اجتماعی می‌شوند؛ بنابراین جهان آفرینش جهانی است که بر پایه داد بنیاد نهاده شده است. قلمرو داد در شاهنامه فردوسی همه نظام هستی را در بر می‌گیرد و انسان‌های دادگر کسانی هستند که دادگری را در همه ارکان و شئون زندگی خود به کار می‌گیرند. از این رو، وظیفه دادگر در نظام هستی تنها این است که با هنجارها و قانون‌مندی داد ورانه در سرتاسر جهان خود را هماهنگ کند.

بهترین نمونه در شاهنامه جمشید است. او تا زمانی که یزدان شناس است، پادشاهی دادگر است؛ اما از هنگامی که منی و خودپسندی می‌کند و غرور او را فرامی‌گیرد فر ایزدی و مقام موبدی را از دست می‌دهد و کشته می‌شود:

چو این گفته شد، فر یزدان از اوی
هنر چون بپیوست با کردگار
بگشت و جهان شد پر از گفتگوی
چه گفت آن سخنگوی با فر و هوش؟
شکست اندر آورد و برگشت کار
که خ سرو شدی بندگی را بکوش
به یزدان هر آن کس که شد نا سپاس
به دلش اندر آید ز هر سوهراس



به جم شید بر تیره گون گشت روز همی کا ست آن فر گیتی فروز
(فردوسی، ۱۳۶۲: ج ۱/ ۲۲۰)

هنگامی که اردشیر بابکان به پادشاهی می‌رسد، شیوه حکومت‌داری خود را بر اساس دادورزی بنیاد می‌نهد و آن را این گونه معرفی می‌کند:

که اندر جهان، داد گنج من است جهان زنده از بخت و رنج من است
کس این گنج از من زیارد ست بد آید به مردم ز کردار ز کردار بد
چو خشنود با شد جهان دار پاک ندارد دریغ از من این تیره خاک
جهان سربه سر در پناه من است پسندیدن داد راه من است
(همان: ج ۶: ۲۱۲)

۳-۵. مرز جغرافیایی مشخص:

یکی از مهم‌ترین هویت‌های ملی «تعیین مرزهای جغرافیایی مشخص» است. در شاهنامه بیش از هر متن دیگری این خطوط ترسیم می‌شود. در واقع، «محیط جغرافیایی تبلور فیزیکی، عینی، ملموس و مشهود هویت ملی به حساب می‌آید. برای شکل‌گیری هویت واحد ملی تعیین محدوده و قلمرو یک سرزمین مشخص ضرورت تام دارد» (ابوالحسنی، ۱۳۸۷: ۱۵). در شاهنامه، حضور رستم با گستره جغرافیایی ایران گره‌خورده است. این بدان معناست که محدوده جغرافیایی ایران و مردمش با کنشگری‌های او ارتباط مستقیم دارد.

رستم در سرزمین‌های اطراف سیستان به نمایندگی از شاه ایران حکومت می‌کرد. او نه تنها فرمانروای سیستان و پشتیبان و فریادرس ایرانیان بوده بلکه بی‌گمان بر سرزمین‌های کابل و پاره‌ای از بخش‌های هند نیز سروری داشته است. این چیرگی به معنای گسترده‌گی مرزهای ایران بوده است؛ زیرا رستم مجوز فرمانروایی بر سیستان را از شاهان ایران شهر دریافت می‌کرد. چنان که به صراحت فردوسی کی خسرو حکومت زاول (زابل) را به وی بخشیده است؛ بنابراین، سرزمین‌های متعددی به صورت مستقیم و غیرمستقیم در اختیار رستم بوده است. این سرزمین‌ها افزون بر باجی که به حکومت مرکزی پرداخت می‌کردند در مواقع بحرانی و در گرفتن جنگ نیز، به سوی پایتخت، نیروی انسانی گسیل می‌داشتند. رستم با نظارت بر این سرزمین‌ها به‌طور غیرمستقیم از کیان ایران شهر در زمان بروز بحران‌ها مراقبت می‌کرده است. نمود این موضوع را در جریان کین خواهی از خون سیاوش به‌خوبی می‌بینیم زمانی که رستم قصد لشکرکشی به توران را دارد بخش عمده‌ای از سپاهیان خود را از سرزمین‌های مجاور تأمین می‌کند. یا زمانی که رستم کاووس را از مازندران نجات می‌دهد، در واقع بخشی از محدوده حکومت ایرانیان را نشان می‌دهد:

خرو شیدن رخ شم آمد به گوش روان و دلم تازه شد زین خروش
بیا مد هم اندر زمان پیش اوی یل دانش افروز پر خاش جوی
چو نزد یک کاووس شد پیلتن همه نا مداران شدند انجمن



فراوان غریوید و بردش نهاز
 پیرسیدش از رنج ه س ای دراز
 گرفتش در آغوش کاووس شاه
 زالمش پیر سید و از رنج راه
 (فردوسی، ۱۳۶۲، ج ۲: ۳۵)

۳-۶. فردوسی و زبان فارسی:

بی تردید زبان فارسی مدیون شاعری چون فردوسی است. چه بسا که اگر او نبود زبان فارسی دچار خدشه‌ای عظیم و قصوری بزرگ می‌شد. زبانی که عامل تحکیم و ارتباط بسیاری از کشورهای همسایه ایران نیز هست و نشان می‌دهد که این اقوام روزگاری در کنار یکدیگر بودند و به یک زبان سخن می‌گفتند. هم همدل بودند و هم هم‌زبان. «بعد از سرایش شاهنامه و بازنده شدن زبان فارسی یک زبان ملی به وجود می‌آید که در کنار زبان‌ها و لهجه‌های محلی، ابزار ارتباطات و زبان نگارش و آموزش و پرورش در مفهوم سنتی خود بوده است؛ بنابراین زبان فارسی یکی از مؤلفه‌های مهم هویت ملی ایران است؛ چراکه اسطوره‌ها، تاریخ و فرهنگ ایران و به‌طور کلی تمام میراث مکتوب ایرانیان، در این زبان تجلی پیدا کرده و این زبان در میان همه اقوام ایرانی وجود داشته است. فردوسی از طریق شاهنامه و بازنده کردن زبان فارسی سبب انتقال عناصر فرهنگی، باورها، کهن‌الگوها، اسطوره‌ها و آموزه‌های دینی، معنوی اخلاقی و تاریخی به نسل‌های بعد از خود شده و از این راه استحکام و تداوم هویت ملی ایرانی را سبب شده است» (قبادی، ۱۳۸۶: ۲۵۱)؛ از این رو، پس از خلق شاهنامه زبان فارسی به‌عنوان پناهگاهی برای ایرانیان محسوب شد که با وجود تنوع قومی، فرهنگی، تعدد آداب و رسوم، اختلاف شیوه‌های حکومتی و... زبان حاکمان و مردم ایران‌زمین شد فردوسی موفق شد با استفاده از زبان فارسی جغرافیای فرهنگی ایران‌زمین را گسترش دهد. در پادشاهی لهراسپ گفته است:

همی‌خواهم از دادگر یک خدای
 که چندان بهانم به گیتی به پای
 که این نامه شهریاران پیش
 بپیوندم از خوب گفتار خویش
 (همان: ج ۴: ۲۸)

با سرایش شاهنامه، زبان فارسی دری حیات گسترده‌ای یافت؛ چراکه زبان به‌راستی آینه خودآگاهی هویت و حیات و روح یک ملت است. فردوسی درباره شکوه زبان فارسی می‌سراید:

چو این نامور نامه آمد به بن
 ز من روی که شور شود پر سخن
 جهان کرده‌ام از سخن چون بهشت
 ازین بیش تخم سخن کس نکشت
 پناهای آباد گردد خراب
 ز باران و از تابش آفتاب
 بی‌افکندم از نظم کاخی بلند
 که از باد و باران نیابد گزند
 به سی رنج بردم در این سال سی
 عجم زنده کردم بدین پارسی



هر آن کس که دارد هش‌ورای و دین پس از مرگ بر من کند آفرین
 از آن پس نه میرم که من زنده‌ام که تخم سخن را پراکنده‌ام
 (فردوسی، ۱۳۶۲: ج ۸/۴۰۹)

نتیجه‌گیری:

شاهنامه فردوسی یکی از مهم‌ترین سندهای هویت ملی، اجتماعی و فرهنگی ایرانیان است که مجموعه باورها، اعتقادات، داشته‌ها و نبردها و جنگ‌ها و ... قومی است که برای حفظ آن‌ها تلاش کرده‌اند. هویت یک جامعه تنها محصور در یک باور و یا یک شیء نیست و هر آنچه را که برای هویت بخشی یک جامعه نیاز است، شاهنامه به‌تنهایی در بردارد. منابع فردوسی که امروزه دست یافتن به بسیاری از آن‌ها ناممکن است، بخشی از این هویت است؛ یعنی باورها، اسطوره‌ها و فرهنگی که هزاران سال وجود داشته و در اثر فردوسی بازتاب یافته است. خردورزی، دین‌دار، قهرمانی و پهلوانی، پایداری، دادورزی و دادگستری، فر و پاک آیینی، مرزهای جغرافیایی مشخص از دیگر مؤلفه‌هایی است که شاهنامه در اختیار هر ایرانی قرار داده است تا هویت خود را بازشناسد. مهم‌تر از همه این موارد زبان فارسی است. فردوسی احیاکننده این زبان در زمانی است که زبان عربی یکه‌تازی می‌کند و فرهنگ «ترک‌غزنوی» از آن حمایت می‌کند. کافی است تا تاریخ عصر فردوسی و زحمات و خطراتی که او برای هویت‌یابی فرهنگ ایرانی به جان خریده است، مرور شود. در این صورت است که فردوسی و جایگاه او را در هویت بخشی مفهوم ملیت و فرهنگ ایرانی بازخواهیم شناخت.



منابع و مأخذ:

- بهبودی شبخانه، زهرا (۱۳۸۸). **رابطه بین تفکر انتقادی و سبک‌های هویت با خودکارآمدی تحصیلی در دانش‌آموزان سال دوم دبیرستان**، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، تهران: دانشگاه علامه طباطبائی.
- جاماسپ جی دستور منوچهر جی جاماسپ آسانا (۱۳۸۲): **متن‌های پهلوی**، پژوهش سعید عریان، تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور.
- جنکینز، ریچارد (۱۳۸۱). **هویت اجتماعی**، ترجمه تورج یاراحمدی، تهران: شیرازه.
- جوکار، بهرام (۱۳۸۵). **رابطه کنش سبک‌های تفکر و سبک‌های هویت**، فصل‌نامه روان‌شناسی، شماره یک. صص ۳۱-۴۷.
- حمیدیان، سعید (۱۳۸۳). **درآمدی بر هنر و اندیشه فردوسی**، نشر ناهید.
- خالقی‌مطلق، جلال (۱۳۸۶). **حماسه در پدیده‌شناسی تطبیقی شهر پهلوانی**، تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- دبیرسیاقی، محمد (۱۳۴۸). **کشف الایات شاهنامه**، سلسله انتشارات انجمن آثار ملی.
- دوران، بهزاد و محسنی، منوچهر (۱۳۸۲). **«هویت؛ رویکردها و نظریه‌ها»** مجله علوم تربیتی و روان‌شناسی (ویژه‌نامه هویت). ج ۱، ش ۱، صص ۹۰-۳۹.
- ربانی کجباف، محمدباقر. (۱۳۸۶). **روان‌شناسی اجتماعی، نظریه‌ها، دیدگاه‌ها**، اصفهان: دانشگاه اصفهان.
- رجائی، فرهنگ (۱۳۷۳). **هویت و بحران هویت ایران**، مجله جامعه سالم، شماره ۲۴.
- رهبری، مهدی (۱۳۸۸). **معرفت و قدرت: معمای هویت**، تهران: کویر.
- ریاحی، محمدمین (۱۳۸۰). **فردوسی**، تهران: طرح نو.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۶۲). **شاهنامه**، تصحیح جلال خالقی مطلق، آمریکا: نیویورک.
- قاسمی، فرزانه (۱۳۸۳). **مراتب و مؤلفه‌های هویت، مبانی نظری هویت و بحران هویت**، علی‌اکبر علیخانی، تهران: پژوهشکده علوم انسانی و اجتماعی جهاد دانشگاهی.
- شیخاوندی، داور (۱۳۸۰). **ناسیونالیسم و هویت ایرانی**، تهران: انتشارات جامعه‌شناسان.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۳۳). **حماسه‌سرایی در ایران**، تهران: پیروز.
- کاستلز، امانوئل. (۱۳۸۰). **عصر اطلاعات؛ قدرت هویت**، ترجمه حسن چاووشیان، تهران: طرح نو.
- گیدنز، آ (۱۳۸۷). **تجدد و تشخص جامعه و هویت شخصی در عصر جدید**، ترجمه ناصر توفیقیان، تهران: نی.



- لوکمان، ت؛ و برگر، پیتر (۱۳۷۵). **ساخت اجتماعی واقعیت**، ترجمه فریبرز مجیدی، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
- ماسه، هنری (۱۳۵۰). **فردوسی و حماسه ملی**، ترجمه مهدی روشن ضمیر، تبریز: دانشگاه تبریز.
- متینی، جلال (۱۳۶۹). **در معنی شاهنامه**، مجله ایران شناسی، شماره ۸.
- مرتضوی، منوچهر (۱۳۸۲). **فردوسی و شاهنامه او**، تهران: توس.
- مشکور، سیدجواد (۱۳۷۸). **نامه باستان**، (مجموعه مقالات)، تهران: پژوهشکده علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- مهاجرانی، عطاء... (۱۳۷۲). **حماسه فردوسی**، ج اول، تهران: اطلاعات.
- ولف، فریتس (۱۳۷۷). **فرهنگ شاهنامه**، نشر اساطیر.
- یغمایی، حبیب (۱۳۴۹). **فردوسی و شاهنامه او**، تهران: سلسله انتشارات انجمن آثار ملی.
- یوسفی، علی و همکاران. (۱۳۹۱). **تحلیل محتوای هویت ایرانی در داستان سیاوش شاهنامه فردوسی**، مطالعات ملی، ۱۳(۱) (۴۹)، ۸۷-۱۰۹.